

"مشروطه ایرانی" آجودانی

فصل "پایان رضاخانی" انقلاب ۵۷ است

ن. کیانی

پیام ایدئولوژیک درازمدت "مشروطه ایرانی" برپا کردن دوباره جنگ مشروعه و مشروطه است، که قهرمان واقعی آن امثال احمدی نژاد اند. بخشی از روحانیون خود راه را بدین سمت باز نمی کنند؟ اندیشیده ایم که چرا کتابی که سراسر آن نقد روشنفکران آزادیخواه و ایجاد نفرت نسبت به روحانیان و دخالت مذهب در سیاست است در جمهوری اسلامی هفت بار منتشر می شود؟ جنجال و چاپ و ترویج این کتاب در جامعه ما ظاهراً جزئی از پروژه بزرگتری است که برای نوشتن آخرین فصل کتاب انقلاب ایران در حال اجراست. راست نظامی-حکومتی زودتر از هر روشنفکر و غیرروشنفکری پیام "مشروطه ایرانی" را درک کرد.

"تقلیل مفاهیم" توسط روشنفکران متجدد در دستگاه نظری آقای آجودانی جای مرکزی دارد. به نظر وی این "تقلیل" مفاهیم به انحراف مشروطه انجامید، زیرا در جریان این تقلیل مفاهیم بود که مثلاً آزادی قلم و بیان در زبان روشنفکران و روحانیان تبدیل به امر به معروف و نهی از منکر شد. یا دموکراسی همان "امر هم شوری بینهم" تعبیر گردید. یا مثلاً واژه "ملت" که بنظر ایشان در زبان فارسی به معنای پیروان شریعت و در مقابل دولت بود با واژه فرنگی "ناسیون" که به معنای ملت و دولت در کنار همدیگر بود برابر نهاده شد و منشا گمراهی ها شد. در نتیجه "این نوع تقلیل دادن ها و آشناسازی ها، در واقعیت رویدادهای تاریخ، نتایج خود را منعکس می کرد و به بحران های اجتماعی مهمی منجر می شد، فرهنگ تازه ای آغاز می گردید، چنان که بسیاری از مردم مشروطه خواه و انجمن های آن دوره، از "قشون ملی" معادل گارد ناسیونال، چنین می فهمیدند که حتماً ملت باید در مقابل دولت و برای مقابله با آن، ارتشی از آن خود داشته باشد تا در موقع ضروری از خود دفاع کند." (مصاحبه با روزنامه)

آجودانی همچنان مسئله را معکوس می بیند و مطرح می کند. ایشان بحران ها را ناشی از درک نادرست از مفاهیم می بیند و خود مفهوم را از واقعیت جدا می کند و آن را مقدم و تعیین کننده واقعیت می شمارد. در حالیکه ریشه بحران های اجتماعی در تعابیر و ترجمه نادرست مفاهیم نیست. بحران ها دارای ریشه های اقتصادی و اجتماعی و تاریخی پیچیده ای هستند که هرگز نمی توان دلایل آن را در درک نادرست از این یا مفهوم خلاصه کرد یا توضیح داد.

درک ذهنی آقای آجودانی از مفاهیم را می توان از همان مثالی که درباره قشون ملی می زند کاملاً مشاهده کرد. ایشان تصور می کند که مثلاً بدلیل ترجمه نادرست اصطلاح "گارد ناسیونال" به قشون ملی، یعنی در واقع بدلیل برگردان نادرست مفهوم "ناسیونال" به "ملی"، ماهیت قشون ملی هم تغییر کرد و این قشون جنبه مقابله با دولت به خود گرفت. در حالیکه برعکس و بطور خیلی ساده مردم در جریان ساخت تاریخ خود - و نه وام گرفتن مفاهیم از اروپا - بدنبال قشونی بودند که از آنان در برابر دولت حمایت کند و به همین دلیل اگر هم به فرض به سراغ تجربه و ترجمه مفاهیم فرنگی رفتند آن مفهومی را جستجو می کردند که این خواست را بازتاب دهد. در حالیکه اگر مقصودشان همکاری با سلطنت بود دیگر در زبان فرانسه دنبال "گارد ناسیونال" نمی رفتند، بلکه اصطلاح دیگری مثلاً گارد سلطنتی یا شاهی را که متناسب با این مقصود می بود انتخاب می کردند. "قشون ملی" بدلیل ترجمه نادرست جنبه غیردولتی به خود نگرفت، بلکه بدلیل خواست مردم و شرایط تاریخی، اصطلاح قشون ملی برای آنکه جنبه غیردولتی آن آشکار باشد برگزیده شد. این ادعای آقای آجودانی که ماهیت "قشون ملی" بدلیل این ترجمه گویا نادرست تغییر کرد و ضدحکومت شد مانند آن است که بگوییم زمانی که گوجه فرنگی تازه به ایران آمده بود اگر نام آن را بجای گوجه فرنگی مثلاً

شلغم فرنگی می‌گذاشتند ماهیت و خواص و مزه گوجه فرنگی هم تغییر پیدا می‌کرد و خواص و مزه شلغم را پیدا می‌کرد!

همین بحث مفهوم "ملت" بیش از ۵۰ صفحه از کتاب آقای آجودانی را به خود اختصاص داده و آنچه مرحوم ملک الشعراى بهار بنا به نقل خود ایشان در کتاب "سبک‌شناسی" در یک جمله گفته و تمام شده ایشان خواسته با ذکر نقل قول های طولانی دوباره ثابت کند. مسئله آن است که واژه "ملت" در زبان فارسی تا دوران نزدیک به انقلاب مشروطه در معنای شریعت و پیروان شریعت بکار می‌رفته است. همانگونه که حافظ از "جنگ هفتاد و دو ملت" نام می‌برد که منظورش جنگ میان فرقه های مذهبی و دینی بوده است و نه ملت ها در مفهوم امروزی آن. در این شرایط روحانیان و مجتهدان رهبران "ملت" در مفهوم شریعت و پیروان شریعت محسوب می‌شده اند. در دوران مشروطه است که بتدریج واژه ملت از مفهوم پیروان شریعت خارج شده و به مفهوم امروزی آن نزدیک می‌شود و در معنای مردم و کلیه ساکنان یک کشور صرفنظر از دین و مذهب آنان بکار می‌رود. آقای آجودانی از این تحول تاریخی در مفهوم ملت نتایج دور و دراز و عجیب و غریبی می‌گیرد و حتی مدعیست که اصلا همین دوگانگی که در مفهوم واژه ملت وجود داشته موجب شده است که در ایران "جامعه مدنی" شکل نگیرد! (نگاه کنید به کتاب مشروطه ایرانی صفحه ۲۰۶ و پیش از آن) یعنی شکل نگرفتن "جامعه مدنی" - در مفهوم نامشخصی که ایشان از آن دارد - نه بدلیل ضعف تحول اجتماعی بوده است، نه دیکتاتوری، نه کودتای ۲۸ مرداد، نه پیامدهای وابستگی های اقتصادی و سیاسی، نه تفکر حزب رستاخیزی و ... بلکه نتیجه دوگانگی در مفهوم واژه "ملت" در دوران قاجار بوده است. اصلا دلیل آنکه روحانیان در کار مشروطه دخالت کردند، در جنبش آن شرکت کردند، رهبری آن را در دست گرفتند بدلیل دوگانگی در معنای واژه ملت بود. اگر این دوگانگی نبود احتمالا روحانیان در انقلاب مشروطه شرکت نمی‌کردند و شاید اصلا انقلاب مشروطه رخ نمی‌داد! آیا واقعا مسئله این است که چون روحانیان رهبر "ملت" در مفهوم پیروان شریعت شناخته شدند ناگزیر شدند عملا هم در جنبش های مردم دخالت کنند و در انقلاب مشروطه شرکت کنند و بعدها مدعی رهبری "ملت" در معنای نوین آن شوند؟ یا مسئله برعکس است؟ اگر واژه "ملت" از معنای پیروان شریعت و تابعان مجتهدان و روحانیت به معنای امروزی آن یعنی مجموعه مردم و ساکنان یک سرزمین تحول پیدا کرد، آیا بدین دلیل نبود که رهبران شریعت و مجتهدان توانستند در مبارزات عمومی جامعه بتدریج از سطح رهبران یک دین و یک "ملت" خارج شوند و خود را به سطح رهبران همه ادیان و همه "ملت" ها ارتقا دهند؟ آیا شرکت آنان مثلا در قیام تنباکو یا جنبش مشروطیت موجب نشد که آنان از رهبر ملت در مفهوم پیروان اسلام به رهبر ملی در مفهوم کل مردم ارتقا پیدا کنند و زمینه تحول در معنای واژه "ملت" از این طریق نبود که فراهم شد؟ از آنسو، آیا مبارزه مشترک پیروان همه ادیان، از ارامنه (مسیحیان)، یهودیان و زرتشتیان تا مسلمانان در جنبش ها و مبارزات اجتماعی و بویژه انقلاب مشروطه نبود که به گسترش و تحول تدریجی مفهوم "ملت" انجامید؟

از آنجایی که آقای آجودانی همه مسایل را معکوس می‌بیند از ایشان نباید توقع داشت که مسئله را بدین شکل طرح کند چه رسد به اینکه بدنبال یافتن پاسخ آن باشد. با اینحال بحث ایشان در مورد مفهوم "ملت" یک نمونه بارز از دیدگاه ایدالیستی حاکم بر اندیشه وی و نتایج معکوسی است که در این مورد و موارد دیگر بدان دست می‌یابد.

اینها خلاصه و لب کلام "مشروطه ایرانی" از جنبه علمی آن است و آقای آجودانی هم چنانکه مصاحبه‌های بعدی وی نشان می‌دهد حرف و کلامی بیش از این برای گفتن ندارد. هرچند ایشان متأسفانه ستایشنامه‌هایی را که بر جلد کتاب وی نوشته شده ظاهرا جدی گرفته و با کنار گذاشتن هر گونه فروتنی مدعیست همه روشنفکران و پژوهشگران پیش از وی متکی به

"ایدئولوژی‌های وارداتی" بودند و ایشان نخستین ایرانی است که برای نخستین بار فارغ از این ایدئولوژی‌ها به بررسی تاریخی دست زده است. به گفته وی: "کاش پژوهشگران ما به جای ایدئولوژی وارداتی، از درون تاریخ ایران بر سر مسایل و مشکلات ما بیاندیشند... شما اگر به "مشروطه ایرانی" نگاه کنید، می‌بینید که هیچ دیدگاه غربی بر آن حاکم نیست و برای نخستین بار یک ایرانی، خودش سعی کرده با شیوه‌ای خاص و با استفاده از یک متدولوژی که متکی بر یک زبان تاریخیست، رها از چارچوب‌های ایدئولوژیک، تاریخ را بازخوانی کند." (همان مصاحبه)

ماهیت سیاسی و ایدئولوژیک مشروطه ایرانی

این را که "مشروطه ایرانی" تا چه اندازه "فارغ از چارچوب‌های ایدئولوژیک است" می‌توان با استقبال ایدئولوژیکی که از آن شد به قضاوت نشست. پرسش آن است که کتابی با این چارچوب و محتوا که حداکثر می‌توانست در پاره‌ای محافل علمی و آکادمیک مورد توجه و نقد و رد قرار گیرد چگونه ناگهان جنبه سیاسی پیدا می‌کند و در میان روشنفکران این چنین مورد توجه قرار می‌گیرد؟ برای درک این مسئله باید دید کتاب در چه شرایطی در ایران منتشر شد و سخن و پیام سیاسی آقای آجودانی در "مشروطه ایرانی" چگونه در مرکز منازعات سیاسی وقت قرار گرفت.

بنیاد کتاب آقای آجودانی چنانکه اشاره کردیم بر نقد "تقلیل مفاهیم" از سوی روشنفکران و روحانیانی است که کوشیدند اصول دموکراسی، قانون اساسی و مشروطیت را با قوانین و مقررات اسلامی آشتی دهند. به گفته وی "تطبیق دادن نظام و اصول مشروطیت با اصول قوانین شرع و اصولاً ضرورت چنین کاری، سال‌ها پیش از اعلان مشروطیت، گریبان روشنفکران مشروطه خواه را از هر دو جناح، جناح آخوندی و غیرآخوندی گرفته بود. پس تلاش بزرگی آغاز شده بود که نشان دهد آنچه در مشروطیت مطرح است نه تنها با اصول شرع و روح اسلام مخالفتی ندارد، بلکه اساس مشروطیت از درون اسلام و قواعد و ضوابط آن سر بر کشیده است."

سراسر "مشروطه ایرانی" نقد و حمله به روشنفکران و روحانیانی است که کوشیده‌اند تفسیری مترقی از اسلام بدست دهند و آن را با خواست آزادی و عدالت دمساز کنند. از میرزا یوسف مستشارالدوله تا ثقه الاسلام، از میرزا ملکم خان تا علامه نایینی. اما این نقد در سال ۱۲۸۲ چه کسی را با انگشت به خواننده نشان می‌دهد جز... محمد خاتمی؟

کتاب "مشروطه ایرانی" در ورای لباس تاریخی که به تن کرده بود، در عمل نفی **پروژه اصلاح طلبی** اسلامی محمد خاتمی، نقد او از خلال نقد ملکم و مستشارالدوله و ثقه الاسلام و نایینی شد. آجودانی این نکته را منکر نیست. وی به صراحت سخنان و برنامه محمد خاتمی را ادامه همان چیزی می‌داند که او در مشروطه ایرانی نقد کرده است. به گفته وی "آقای خاتمی اول از آزادی و جامعه مدنی (بدون پسوندی) سخن گفت. اما جلوتر که رفتیم گفت منظور من از آزادی، آزادی‌های مشروع و شرعی و از جامعه مدنی، مدینه النبی است... ما اکنون باید با این پریشان اندیشی‌های فکری مبارزه و آنها را نقد کنیم.... مشکل این است که می‌خواهیم جامعه مدنی را با تعبیری در جامعه جا بیندازیم که هیچ سنخیتی با دنیای مدرن ندارند و این شیوه تقلیل دادن‌ها دست‌پخت تجدد ماست." (همانجا)

چنانکه مشاهده می‌شود آقای آجودانی، نه در کتاب خود و نه در هیچ کجای دیگر، هرگز نگفته و نمی‌گوید ما باید با اندیشه‌های راست حکومتی ایران در دفاع از استبداد زیر پوشش مذهب مبارزه کنیم. برعکس باید آن اندیشه‌ای را نقد کرد که از آزادی دفاع می‌کند ولی آن را مغایر با مذهب نمی‌داند. **راست حکومتی** ایران زودتر از هر روشنفکر و غیرروشنفکری و شاید زودتر از خود آقای آجودانی پیام "مشروطه ایرانی" و بهره‌ای را که می‌تواند از آن در

انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ بر ضد اصلاح طلبان بگیرد درک کرد. "مشروطه ایرانی" به نقل مجلس آن دسته از محافل روشنفکری تبدیل شد که همیشه بر سر سفره راست نشسته‌اند و خیال می‌کنند "فارغ از سیاست‌ها و ایدئولوژی‌ها" محصول اندیشه خود را تناول می‌کنند. "مشروطه ایرانی" بدین شکل به حلقه‌ای جنجالی تبدیل شد که جریان منفعل لاییک خارج از کشور را به جریان منفعل روشنفکری داخل کشور پیوند می‌زد و هر دو را از صحنه مبارزه با حکومت و تلاش برای اصلاحات خارج می‌کرد. این **راز** تجدید چاپ هفت باره کتاب در ظرف سه سال بود. همانگونه که راز بر سر زبان افتادن دوباره نام آقای آجودانی همزمان با نزدیک شدن به انتخابات دوباره ریاست جمهوری است.

جنگ مشروطه و مشروعه

البته آقای آجودانی این کتاب را بر ضد محمد خاتمی ننوشته است و ننوشته بود. این شرایط ویژه انتشار کتاب بود که آن را به پرچمی بر ضد خاتمی تبدیل کرد. زمانی که آجودانی به تحقیق و نگارش "مشروطه ایرانی" مشغول بود پروژه اصلاح طلبی اسلامی دیگر پروژه‌ای مرده محسوب می‌شد. اشاره تلویحی و آشکار او در واقع متوجه آیت الله خمینی از یکسو و روشنفکران چپ از سوی دیگر است. خمینی که وی می‌کوشد او را بعنوان نماینده مشروعه در برابر مشروطه در ذهن خواننده معرفی کند و انقلاب ایران را دنباله دخالت روحانیت در سیاست در دوران مشروطه از یکسو و ناپیگیری تاریخی روشنفکری مشروطه طلب ایران در نقد مذهب بنمایاند. بار اصلی گناه نیز بر دوش روشنفکران چپ است که متهم و محکوم اند که در دوران سلطنت رضاشاه و پسرش بجای نقد مذهب، سلطنت استبدادی را نقد کرده اند.

با این حساب پیام ایدئولوژیک درازمدت‌تر "مشروطه ایرانی" در واقع برپا کردن دوباره **جنگ** مشروعه و مشروطه است. جنگی که در آن خمینی ادامه شیخ فضل الله نوری و قهرمان مشروعه و رضاشاه ادامه به دارکشاندگان شیخ فضل الله و قهرمان مشروطه و روشنفکران چپ وارث اشتباه تاریخی روشنفکران مشروطه طلب هستند، است. آجودانی انقلاب ایران را انتقام مشروعه از مشروطه و سنت از تجدد معرفی می‌کند و از این طریق به توجیه گر سلطنت استبدادی تبدیل می‌شود. او تحت عنوان "غیرسیاسی" بودن عملاً به جبهه سیاسی یکی از واپسگراترین جریان‌های سیاسی و تاریخی ایران می‌پیوندد.

اما ماشاءالله آجودانی در این زمینه نیز سخنی تازه ندارد. او با بلند کردن دوباره پرچم جنگ مشروطه و مشروعه، سنت و تجدد، نه تنها فهمی تازه فراروی جنبش چپ ایران قرار نمی‌دهد بلکه نزدیک به هشتاد سال از آن جنبش عقب مانده است. از سوی دیگر نیز وی سی سال پس از پیروزی انقلاب تازه می‌خواهد بدوران ماقبل انقلاب و ماقبل خمینی باز گردد. چنانکه می‌دانیم جنبش کمونیستی ایران از همان ابتدای شکلگیری مرزبندی‌های خود را نه بر اساس مشروطه و مشروعه، بلکه بر اساس وابستگی‌های طبقاتی برگزید و خواهان اتحاد روشنفکر و غیرروشنفکر طرفدار زحمتکشان در برابر روشنفکر و غیرروشنفکر طرفدار طبقه حاکم ملاک و سرمایه دار گردید. این همان چیزیست که مورد نقد آقای آجودانی است و آن را نشانه تخیل پروری جنبش چپ ایران از دوران سوسیال دموکراسی و اجتماع‌یون عامیون می‌داند.

از آنسو، در میان روحانیان ایران نیز کم نبودند کسانی که در همین سمت ایجاد تحول اجتماعی قدم برداشتند که مهمترین و اثرگذارترین آنان بلاشک آیت الله خمینی بود. خمینی اشتباه شیخ فضل الله نوری، نادرستی احتجاجات مذهبی او در دفاع از سلطنت و بهره‌گیری تاریخی ارتجاع سلطنتی را از آن فهمید. نقش تاریخی خمینی در آن بود که بدلیل موقعیت مذهبی خود توانست مشروطه را با مشروعه، "سنت را با تجدد" آشتی دهد. برخلاف ادعای

آجودانی انقلاب ایران انتقام سنت از تجدد نبود، آشتی سنت با تجدد بود و خمینی نماینده این آشتی شد. محبوبیت خمینی در خانواده‌های سنتی ایران دقیقاً بدین دلیل بود که او تجدد را به خانه و کاشانه بسته آنان وارد کرد. فرزندان خانواده‌هایی که تا پیش از انقلاب تلویزیون نداشتند و رادیو را حرام می‌دانستند و دخترانشان را به مدارس نمی‌فرستادند پس از انقلاب خواننده و نوازنده موسیقی و بازیگر و کارگردان سینما شدند. میلیون‌ها دختری که امروز در دانشگاه‌های ایران درس می‌خوانند دستاورد ورود تجدد به خانواده‌های سنتی است که انقلاب ایران امکان آن را فراهم آورد. آجودانی زیر پوشش نقد تجدد می‌خواهد ما را به سنت استبدادی و مذهبی ماقبل خمینی، ماقبل انقلاب و بسیار دورتر از آن، به دوران رضاشاه باز گرداند و مشکل بزرگ اینجاست که او در این کار تنها نیست. "مشروطه ایرانی" جزیی از پروژه چپ زدایی، خمینی زدایی و رضاخانی کردن انقلاب ایران است که در ایران کنونی با تمام نیرو دنیال و ترویج می‌شود. سیاست قدرت در ایران از دوران رهبری علی خامنه‌ای در سمت دامن زدن دوباره به جنگ مشروطه و مشروعه، سنت و تجدد، روحانی و روشنفکر زیر پوشش مقابله با تهاجم فرهنگی است و از این طریق و بدین شکل به نتیجه گیری‌های سیاسی و ارزیابی‌های ایدئولوژیک "مشروطه ایرانی" آجودانی اعتبار می‌دهد و آن را تغذیه می‌کند.

سرانجام مشروطه ایرانی

راست حاکم ایران و آجودانی در این ارزیابی مشترکند که هر دو خمینی را نماینده "مشروعه" معرفی می‌کنند. استقبال عملی راست از کتاب آجودانی در این شرایط غیرقابل درک نیست.

اما در این میان مهمترین مسئله را نباید فراموش کرد: جنجال بر سر "مشروطه ایرانی" برای تکرار مشروطه ایرانی است. از درون نزاع میان "روشنفکران" و "روحانیان" دوران مشروطه یک "نظامی" یعنی رضاخان سر برآورد و تاریخ ظاهراً قرار است دوباره تکرار شود. رضاخان‌هایی که در اینجا و آنجا رهبران سپاهی و نظامی ایران کمین کرده‌اند چقدر می‌کوشند که انقلاب ایرانی هم سرنوشت "مشروطه ایرانی" را پیدا کند. آنان امیدوارند خود را در کسوت رضاشاه درآورند و روشنفکران را تحت عنوان مقابله با روحانیت پشت سر خود قرار دهند. جنجال و هیاهو و تبلیغ و ضدتبلیغ برای کتاب مشروطه ایرانی در نهایت باید بخش وسیعتری از روشنفکران ایران را در برابر یک دولت سپاهی - نظامی بیش از این منفعل کند یا آن را پشت سر چنین دولتی قرار دهد. زمانی که احمدی نژاد متکی به این قدرت نظامی در برابر انتقادهای مراجع تقلید گفت: "نظر مراجع به جای خود محترم ولی دولت بر اساس برنامه و سیاست خود حرکت می‌کند" آیا در همان جایی قرار نگرفته بود که نویسنده "مشروطه ایرانی" از روشنفکران دوران مشروطه انتظار داشت و می‌ستود؟ او **قهرمان واقعی** کتاب مشروطه ایرانی نیست؟ بخشی از روحانیون خود راه را بدین سمت باز نمی‌کنند؟ کتابی که سراسر آن نقد روشنفکران آزادیخواه و ایجاد نفرت نسبت به روحانیان و دخالت مذهب در سیاست است در جمهوری اسلامی هفت بار منتشر می‌شود و نه با دشنام نامه‌ای در ابتدا بلکه با ستایشنامه‌ای در انتها و آیا این نشان نمی‌دهد که چه دست‌های نیرومندی در پشت این کتاب است؟ سراسر کتاب "مشروطه ایرانی" و جنجال و چاپ و ترویج آن در جامعه ما ظاهراً جزیی از پروژه بزرگتری است که برای نوشتن آخرین فصل کتاب انقلاب ایران در حال اجراست.